

حضور حشمت‌الله مهاجرانی و علی پروین در برنامه زنده تلویزیونی

شاهکار فردوسی پور



آفتاب یزد- گروه شبکه: برنامه روسیه ۲۰۱۸ با اجرای عادل فردوسی پور، دو مهمان ویژه داشت. مهمانانی که برای نخستین بار به یک برنامه تلویزیونی زنده دعوت شده بودند. حشمت مهاجرانی سرمربی سابق تیم ملی ایران یکی از مهمانان برنامه فردوسی پور بود. فردی که بسیاری او را با ادبیات و رفتار خاصش یک جنتمن به تمام معنا و بهترین مربی ایرانی در دنیای فوتبال ایران می‌دانند. مهاجرانی سال ۱۳۴۹ به عنوان سرمربی تیم زیر ۲۱ سال ایران انتخاب شد و توانست تیم ملی جوانان را چهار بار قهرمان آسیا کند. او سپس سرمربی تیم ملی فوتبال ایران شد و توانست سومین جام ملت‌های آسیا را برای ایران به ارمان آورد، به المپیک صعود کند و برای نخستین بار در ۱۹۷۸ تیم ایران را راهی جام جهانی نماید.

مهمان خاص دیگر فردوسی پور، علی پروین بود که به ندرت در یک برنامه زنده تلویزیونی حاضر می‌شود. فوتبالی‌ها او را با ادبیات همیشه‌ی و خاصش می‌شناسند.

این گفت‌وگو بسیار دوستانه و با رد و بدل شدن دیالوگ‌های عامیانه شروع شد.

علی پروین در ابتدای صحبت‌های خود با خنده گفت: «آقای فردوسی پور اگر قرار است ما را ببیچانی، بگویم برویم سوال بعدی.»

مامان نصرت و کتلت‌هایش

در ادامه صحبت‌ها، مهاجرانی نیز گفت: «خدا نصرت خانم، مادر علی پروین را رحمت کند چرا که زمان اعزام تیم به سفرهای خارجی برای ما کتلت درست می‌کرد و آن را داخل دستمال یزدی قرمز رنگی می‌گذاشت و با سبزی و نان به هواپیما می‌آورد. عادت کرده بودیم در هر سفر کتلت مادر پروین را بخوریم و بچه‌ها دیگر غذای هواپیما را نمی‌خوردند.» او ادامه داد: «در اتاق من همیشه باز بود. به همین دلیل پولی که در سفرها می‌گرفتم را به علی پروین می‌دادم و او هم این پول را داخل دستمال یزدی می‌گذاشت و آن را زیر سرش قرار می‌داد و می‌خوابید!» علی پروین نیز در مورد خاطرات آن روزهای خود گفت: «پرواز به کشورهایمان مانند استرالیا و برزیل خیلی طولانی بود و یک تا دو وعده هم بیشتر به ما غذا نمی‌دادند. مامان نصرت من، یک قابلمه کتلت درست می‌کرد و آن را داخل دستمال یزدی می‌گذاشت. دکتر تیم ملی نیم ساعت مانده به رسیدن ما به استرالیا درخواست کرد یک لقمه کتلت

به او بدهم که قرآن را قسم داده و گفتم کتلت‌ها تمام شد! روزی پنج تا شش ساعت تمرین داشتم و باید خوب تغذیه می‌کردیم.» پروین گفت: «زمانی که در زمین خاصی بازی می‌کردم پیراهن ۱۵ بازیکن تیم‌مان را به خانه می‌بردم تا مامان نصرت بدون لباسشویی و با دست آنها را بشوید. همیشه می‌گفتم چرا باید این لباس‌ها را بشویم که من هم می‌گفتم یک روز جواب این سوال را به شما می‌دهم. زمانیکه با حشمت خان قهرمان آسیا شدیم کل خیابان‌ها را چراغانی کردند و من هم به مادرم گفتم مامان نصرت! این چراغانی‌ها جواب پیراهن‌هایی است که

برای ما می‌سستی. مادرم می‌خواست دستم را ببوسم.»

توس مرا بیشتر کرد.»

هنوز از هواپیما می‌ترسم

پروین در ادامه گفت: «من همچنان از هواپیما می‌ترسم. سال گذشته می‌خواستم با مهدی تاج به امارات بروم و او به شوخی گفت علی آقا! هواپیما نقص فنی دارد و من هم به همین دلیل می‌خواستم به سفر نروم. هر چند سوار آن هواپیما شدم اما در طول سفر هم خلبان اعلام کرد احتمال دارد به دلیل نقص فنی مجبور به فرود اضطراری شویم و همین امر

حشمت مهاجرانی به سر نوشت ملک مطیعی دچار نشد

ناصر ملک‌مطیعی در تلویزیون حضور یافت به این امید که هوادارانش پس از سال‌ها بتوانند تصویر او را از جعبه جادویی تماشا کنند، آرزوی یک محقق

برخی از کاربران شبکه‌های مجازی آمدن حشمت مهاجرانی به تلویزیون را با حضور زنده یاد ناصر ملک مطیعی در دو برنامه تلویزیونی مقایسه کرده‌اند؛

ناصر ملک‌مطیعی در تلویزیون حضور یافت به این امید که هوادارانش پس از سال‌ها بتوانند تصویر او را از جعبه جادویی تماشا کنند، آرزوی یک محقق



تصویری غیر انگیز از پرچم کشورمان / ساخت چین!



سرمال شهرزاد با هم در زمینه گرافیکی کمی کرد!

Michael Klor Berchtold @GermAmbTeheran TAXI TEHRAN! تاکسی تهران

آگهی مناقصه عمومی یک مرحله ای (فراخوان ارزیابی کیفی پیمانکاران) شماره مناقصه: ۲۰۰۲۲۱ شماره مجوز: ۱۳۹۷ / ۱۳۱۱

فراخوان مناقصه عمومی یک مرحله ای، خرید، حمل و نصب و راه اندازی کامل هشت دستگاه هوارسان (شامل هواسازی های معمولی و هایزنیک) بیمارستان شهدای سرپلذهاب کرمانشاه

اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیر تجاری همدان آگهی تینتی

روزنامه آفتاب درخشش سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، ورزشی، اجتماعی، اجتماعی، اجتماعی

«پیشگیری» و «طریقت عشق»؟! محمدملوکبی

«پیشگیری» نام کتابی است که بسیاری از ما ایرانی‌ها آن را خوانده ایم، حالا با از طریق خرید کتاب و یا از طریق دانلود غیر قانونی آن! (عجیب ولی واقعی است که کسی کتاب «پیشگیری» را از طریق دانلود غیر قانونی تهیه کند)

دلیل علاقه عجیب و غریب ما ایرانی‌ها (و شاید دیگر مردمان جهان) به این کتاب به خاطر این است که مطالعه کتابی که ویژگی‌های بد خواننده را مو به مو شرح داده و وی را به بیان «واقعاً راست می‌گوید»

بکشاند هرگز خالی از لطف نخواهد بود. نکته جالب در مورد کتاب یاد شده این است که علیرغم اینکه کتاب واقعیات را شرح داده و هر خواننده علاقمندی را، همچنان که بیان گردید، به بیان «چقدر درست می‌گوید» می‌کشاند، آنچنان که باید و شاید تأثیر گذار نیست و لذا کمتر مطالعه کننده ای پیدا می‌شود که پس از زمین گذاشتن کتاب تبدیل به آدمی دیگر شده و ویژگی‌های

بد مندرج در کتاب را کلا از خود دور نماید. شاید علت این امر را بتوان از همان نام کتاب حدس زد زیرا دست کم ما ایرانی‌ها را نمی‌توان با بد و بیراه گوئی و به کار بردن عباراتی که در دنباله «می‌خواهی بگویم چطور آدمی هستی؟» بر صفحات کاغذ روان می‌گردند به راه راست راهنمایی نمود.

با این حساب اگر واقعاً دوست دارید که تحت تأثیر کتابی واقع شده و دست کم برخی خصیصه‌های بد خویش را از دست رفته ببینید، نگارنده به شما پیشنهاد می‌دهد خواندن کتاب زیبا و دلنشین «طریقت عشق» را از دست ندهید.

«طریقت عشق» را «الف شفق» نوشته و ترجمه روان و سلیس آن را اکرم غفاروند عهده دار بوده است. این کتاب که در قالب رمان به رشته تحریر در آمده است، روایتگر عشق و دلدادگی مولانا و شمس تبریزی می‌باشد.

در این کتاب می‌خوانیم که وقتی شمس و مولانا برای بار اول در برابر هم قرار می‌گیرند، شمس از مولانا می‌خواهد که از اسب پایین بیاید تا همسطحی امکان گفت‌وگو شود و طرف را فراهم آورد.

این نکته که دو نفری که یکی از آن‌ها خود را خیلی بالاتر یا پایین تر از طرف مقابل به شمار می‌آورد براحتی قادر به گفت‌وگو و درک سخنان یکدیگر نیستند از مواردی است که خیلی توجه ما ایرانیان را به خود جلب نمی‌کند. به عبارت دیگر ما کمتر به این موضوع کار داریم که افرادی که با فکر کردن به «چه می‌خواهد بگوید که من نمی‌دانم» و «معلوماتش آنقدر بالاست که بعید است از آن‌ها سر در بیآورم» وارد بحث می‌گردند قبل از بحث مباحثه را تمام کرده و با تعطیل ساختن

گفتن یا شنیدن، کار برنده و بازنده را از همان ابتدا یکسره می‌کنند. شاید به همین دلیل است که آقای مدیر عامل که عاشق بحث سیاسی بود و نگارنده را همواره به عنوان همواره مد نظر قرار می‌داد هرگز از یاد نمی‌برد که با طرز خاص سخن گفتن خویش، از «یادت باشد که من می‌توانم تو را اخراج کنم اما تو اگر هم بخواهی گزندی به من نخواهی رساند» به عنوان اهرم فشاری که باعث می‌شد او هرچه می‌خواهد بگوید و من از «بی‌گدار به آب نزنم» کمک گرفته و در انتها با ادعای «حرفی برای گفتن نداشتم» سراغ دوستان و آشنایانی که از راه‌های دور و نزدیک خود را به میدان مباحثه رسانیده بودند می‌رفت. در همین باب، بیان خاطره ای دیگر از نگارنده ما را متوجه درستی سخن شمس خواهد نمود:

دلیل علاقه عجیب و غریب ما ایرانی‌ها (و شاید دیگر مردمان جهان) به این کتاب به خاطر این است که مطالعه کتابی که ویژگی‌های بد خواننده را مو به مو شرح داده و وی را به بیان «واقعاً راست می‌گوید» بکشاند هرگز خالی از لطف نخواهد بود.